ویژگی اوامر امتحانی؛ علم مکلف

- بررسی احتمال امتحانی بودن حرمت صوم فطر
- تنبیه دوم سید در مصباح؛ امارات قبل از زوال در همه شهور

بررسی احتمال امتحانی بودن حرمت صوم فطر

(10:20)

دیروز هم مطلبی را نوشته بودند و به من دادند. مربوط به این مسأله بود که جهت اثباتی در حرمت عید دخالت دارد یا نه؟ دو صفحه مفصل نوشته اند. اگر خواستند در فدکیه بگذارند و دیگران هم استفاده کنند مانعی ندارد. من خلاصه اش را عرض میکنم؛ اصل فرمایش ایشان یک کلمه است. شما میگویید روی حساب شرائط خودش میخواهید که حرمت عید ثبوتی نباشد؛ برای طبیعت نباشد. بلکه برای روز اول شوالی باشد که بهره‌ای از اثبات دارد و مسلمانان عید کردند. این جور اول شوالی موضوع حرمت صوم است. نه شوال واحد. ایشان فرمودهاند خب چه مانعی دارد که متعلق حکم شرعی اصلاً مفسده و مصلحت نداشته باشد؟ لازم نکرده که یک اقتضایی از مصلحت یا مفسده را در طبیعت در نظر بگیری. خداوند متعال صرفاً به جهت امتحان و دادن جزاء و ثواب و عقاب حکم را جعل کند. یک طبیعتی است که هیچ اقتضائی در آن نیست. خدای متعال ثبوتا میگوید در این طبیعتی که هیچ اقتضائی در آن نیست، بخاطر امتحان، حرمت صوم را در آن قرار میدهم. اگر جایی را ناجور گفتم بفرمایید. این فرمایش ایشان است. بعد توضیح میدهند برای روز عید، حکمت هایی هست. اصل خود انشاء حکم برای طبیعت است. بعد هم میفرمایند خداوند متعال فاعل مختار است و مانعی ندارد که برای طبیعت قرار بدهد. خلاف حکمت هم نیست. مفصّل توضیح داده اند.

وقتی من حرفهای ایشان را خواندم، دیدم موافق هستم. من مخالفتی ندارم؛ الاّ در دو-سه نکته. ببینید حرفی در این نیست که ما بگوییم مصلحت و مفسده همیشه در متعلق امر نیست. اصلاً گاهی خلاف متعلق است. شما طبیعت را در نظر میگیری. مثلاً سر یک انسانی را ببرند. طبیعی ذبح و انسان؛ اگر شما حکم را در نظر بگیری، ذبح یک انسان روی حساب طبیعتش، اقتضای فساد دارد؟ اقتضای حرمت دارد؟ یا اقتضای رجحان؟ اگر طبیعی را نگاه کنید اقتضای فساد دارد. چرا ذبح شود؟! اما وقتی امتحان به کار میآید حال همینی که طبیعی ذبح انسان است، و به تناسب حکم و موضوع، ذبح با حرمت تناسب دارد، حال بخاطر امتحان بر میگردد و واجب میشود. «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» [1] یعنی الآن امر شده به خلاف طبیعت ذبح یک فرزند که تناسب حکم و موضوعش با حرمت است، در اینجا بخاطر امتحان، تناسب از بین رفته و برعکس شده؛ وجوب ذبح شده؛ چون میخواهد امتحان شود. در این مشکلی نیست.

اول تا آخری که فرمایش فرموده‌اند، میگویند این که خداوند متعال بعنوان منشیء، برای طبیعت یوم اول شوال مشترکا بین العالم و الجاهل انشاء حرمت صوم کند...؛ تمام این دو صفحه‌ای که خواندم مربوط به توضیح معقولیت این است. و حال آنکه من اصلاً در معقولیت آن سر سوزنی مشکلی ندارم. من مکرر در مباحث اعتباریات و سایر مباحث تکرار میکردم؛ در اعتباریات و در توجیه انواع آنکه موافق حکمت هم هست، اصلاً در معقولیتش مشکلی نداریم. اگر ما میگفتیم معقول نیست، درست است. ما که تناسب میگوییم عینی به آن اندازه که می فهمیم وقتی ما به تناسب نگاه میکنیم، از حیث خود طبیعت، اقتضائاتی را در آن میبینیم اینطور است. و الاّ اصل این حرفها درست است. یکی از آقایان دیگر هم فرمایش فرمودند، گفتم در ذهن من آن چه که

پررنگ است، تناسب حکم حرمت با صوم است، برای کسی که یک ماه اطاعت لامر خداوند روزه گرفته. این تناسب فقط منظور من بود. نه استحالهٔ مقابلش. خب شما فرمودید اینها حِکَم است. بسیار خب، پس ما یک تناسبی که در آن حِکَمی هست داریم. یک تناسبی داریم که در آن حِکَمی باشد. خود شما هم سه-چهار وجه برای آن حِکَم گفتید. پس تناسب هست، شما میگویید اینها میتواند حِکَم باشد. خداوند متعال بدون ملاحظهٔ اینها، برای طبیعت قرار میدهد. پس این قدم اول است؛ معقول است و تناسب هم این حِکَم را دارد و این حِکَم میتواند دخالت کند. اما قدم دوم؛ ادلهٔ اثباتیه چه میگوید؟ من روی این هم تأکید کردم. عرض کردم اگر شما تمام ادلهٔ ای که در وسائل و مستدرک برای حرمت صوم هست را مرور کنید، از آنها امتحان را استیناس نمیکنید. یعنی الآن خداوند با این حرمت میخواهد عبدی را امتحان کند که یک ماه امتحان پس داده است. یک ماه در بندگی خداوند گرسنگی و تشنگی کشیده است. شما میگویید خداوند متعال میگوید الآن میخواهم امتحانت کنم! روز شوال ببینم به حرف من گوش میدهی یا نه! حال میگویم بخور، تو دوباره میخواهی روزه بگیری؟! خب آن یک ماهش هم کارش صبغهٔ بندگی داشت. بنابراین ذهن از این ابا دارد که بگوییم بعد از یک ماه بندگی او –آن هم برای نخوردن و نیاشامیدن که بر عبد سخت است- حال او را امتحان میکند که باید بخوری! لذا صبغهٔ امتحان در شرائط مانحن فیه ضعیف میشود. بهخصوص ادلهٔ اثباتیهٔ اصلاً نمی رساند که آن چیست.

نکتهٔ مهمتر را بهعنوان نکتهٔ سوم عرض میکنم؛ اگر ما امتحان را در کار آوردیم، باز معقول است که خداوند متعال بهخاطر حکمت امتحان امر کند؛ در بحث اغراض و قیَم مفصّل عرض کرده ام. همیشه محمل غرض و حامل ارزش در متعلق کار نیست. گاهی حامل ارزش، نفس امر است. یعنی خود امتحان حامل ارزش است. در این حرفی نیست. الآن هم معقول است که خداوند متعال بگوید من طبیعتی را که لااقتضاء است، امتحانا حرام قرار دادهام؛ بدانیم یا ندانیم. احتیاط بکن، من چه کار دارم بدانی یا ندانی؟! من امتحانا طبیعتی را بر تو حرام کردم. اینها معقول است. اما صرف معقولیت که برای طبیعی یک کار کافی نیست. وقتی میخواهند کسی را امتحان کنند؛ مثلاً میخواهند یک عبدی را امتحان کنند که مطیع هست یا نیست؛ قوام امتحان طبیعتاً نه معقولا، به این است که ولو ندانند؟! من میخواهم او را امتحان کنم، میگویم این را بر تو حرام کردم، بدانی یا ندانی! این خلاف ریختِ امر بودن به نفس امتحان است. قوام امتحان به علم است. وقتی بدانی تازه شروع میشود ببینم میخواهی به حرف من گوش بدهی یا ندهی. به عبدی که نمیداند و جاهل است، بگوییم میخواهم امتحانت کنم! این خلاف اقتضای امتحان است. بله معقول است که بگوییم میخواهم برای احتیاطات کذا امتحانت کنم. حتی میتوانیم طبیعتش را مجهول بگذاریم. این معقول است. در بین مولیون ها طبیعت کار مولی بفرمایی یکی را امتحانا حرام قرار دادم، بدانی یا ندانی. از این به بعد میخواهم لحظه به لحظه در هر طبیعتی چشمت را باز کنی و احتیاط کنی. این معقول است و مانعی ندارد، اما طبیعیِ امتحان این نیست. اصلاً امتحان بودنِ امتحان وقتی بالفعل میشود که به امر مولی عالم باشد. انشاء حرمت برای جاهل به غایتِ امتحان، تهافت دارد. تهافتی است که نامعقولیت را نمیآورد، بلکه تهافتی است که غیر طبیعی بودن را میآورد. طبیعی نیست که انگیزه شخص امتحان است اما همین حکم را برای وقتی که خبر ندارد جعل میکند. خب کسی که نمیداند چه امتحانی پس میدهد؟! عرض من همین بود که در مورد عبد هم حتی اگر شما بفرمایی امر امتحانی است، به ذهن آمد که حرف من را تأیید میکنید. وقتی میگویی امر امتحانی است، چه زمانی مولی بنده اش را برای حرمت عبد امتحان میکند؟ آن وقتی که نمیداند، میگویی امتحان پس بده؟! ای آن وقتی که میداند، میگویی حال که فهمیدی من امروز را با این خصوصیات حرام قرار دادم، ببینم به حرفم گوش میدهی یا نه. نه اینکه جاهل محض باشد و اول شوال شده و او نمیداند؛ مولی بگوید حال امتحان پس بده! حال امتحان پس بده تا ببینم به حرف من گوش میدهی یا نه؟! خب جاهل چه امتحانی پس بدهد؟! بنابراین این فرمایشان معقولیت را میرساند اما نه دیگر را.

شاگرد: روایتی که میفرمایید «اول یوم احل الله فیه الاکل و الشرب»، در مرحلهٔ اول، طبیعت باید مناسب با حلیت اکل و شرب داشته باشد، در مرحلهٔ دوم اگر آن حرمت بیاید و عبد آن حلیت را بداند، امر امتحانی به چه صورت میشود؟

استاد: حلالیت یعنی اختیار دست خودت است؟ یا حلالیت یعنی واجب است که بخوری؟ تا حال خوردن حرام بود، امروز خوردن حلال است، حلال است یعنی حرام است نخوری؟ ملازمه ندارد. «احل» یعنی الآن تمام شد. آن حکم رفت؛ «یوم اکل و شرب». عنوانی دیگر بیاید، خب آن عنوانی غیر از طبیعت یوم شوال است. اصلاً لسان «یوم اکل و شرب»، لسان امر اجتماعی است. نه یک امر ثبوتی. اول شوال شما بدانی یا ندانی، یوم اکل و شرب است؛ به آن معنا که باید بخوری. وقتی نمیداند که اول شوال است، ثبوتا یوم اکل و شرب است! پس باید بخوری! خود فلشی که در لسان دلیل «یوم اکل و شرب» است، ناظر به اثبات است. ناظر به این است که حالا که فهمیدی اول است، «یوم اکل و شرب» است. نه اینکه بهخاطر خالق ایام بودن گفتم ولو هم ندانی درواقع حرام است.

---

[1] الصافات ۱۰۲

تنبیه دوم سید در مصباح؛ امارات قبل از زوال در همه شهور

(24:00)

خب تنبیه دوم؛ سید فرمودند:

> **الثاني: اعتبار الرؤية قبل الزوال لا يختصّ بهلال شهر رمضان أو شوّال، على الأقرب؛ لأنّ الوجه في الجميع واحد، و لإطلاق بعض الروايات. و يحتمل الاختصاص؛ اقتصارا فيما خالف الأصل على مورد النصّ.[1]**

«اعتبار الرؤية قبل الزوال لا يختصّ بهلال شهر رمضان أو شوّال»؛ فتوای سید این شد که رؤیت قبل از زوال مجزی است، این رؤیت، اختصاصی به دو ماه مبارک و شوال ندارد. **«على الأقرب»؛** چرا؟ **«لأنّ الوجه في الجميع واحد»؛** وجه در اینجا چیست؟ امارات است. و الّا ادله، صریح در اطلاق نبود. بلکه وجه واحد است. در فقه بحث‌های خوبی در اینجا هست. یادداشت کردنی است. جلوتر هم مباحثه کردیم. با اینکه فقیه کسی است که از ادله شرعیه پا فراتر نگذارد، اما مواردی هست که خود فقهای بزرگ توسعه داده‌اند. شاید سال نود و چهار یا پنج بود. آن وقت بود که چندین جلسه راجع به همین بحث کردیم. کجاها است که تنقیح مناط و امثال آن توسط فقهای بزرگ انجام شده. بلکه نه فقط یک فقیه، بلکه اصحاب هم داشتند. اصلاً موارد متعددی بود که می‌گفتند خود اصحاب از دلیل توسعه فهمیده‌اند یا توسعه داده‌اند. لذا ایشان هم می‌فرمایند چرا توسعه داده‌اند؟ نکته ی جالبش این است: **«لأنّ الوجه في الجميع واحد»؛** وجه یعنی چه؟ وجه نه یعنی استحسانات، وجه نه یعنی ظنون. وجه یعنی وجه فقهی. یعنی فقیه از لسان شرع استظهار می‌کند که این، فقط مورد است و مورد، مخصص نیست. الغاء خصوصیت می‌کند یا به نحو اسهلی خود خصوصیت ملغی است. عدم الخصوصیه است، نه الغاء الخصوصیه. بین اینها فرق گذاشتیم. گفتیم یک جایی هست که وقتی فقیه نگاه می‌کند می‌گوید اینجا اصلاً خصوصیت ندارد. یک جا می‌گوید من با یک توضیحی الغاء خصوصیت می‌کنم. الغاء خصوصیت، عملیة الفقیه است. یعنی باید توضیح بدهد که چرا دارم الغاء خصوصیت می‌کنم. بعض موارد به قدری واضح است که عدم الخصوصیه است. اصلاً خصوصیتی نیست؛ یعنی همه قبول دارند. مثالی که حاج آقا همیشه در درس می‌زدند؛ در لسانشان بود و مکرر در مکرر برای توضیح عدم الخصوصیه می‌فرمودند، «رجل شک بین الثلاث و الاربع» بود. یعنی هر ناظری این را بشنود اصلاً ذهنش سراغ این نمی‌رود که اگر زن شک کرد، چه؟! یعنی «رجل» را دقیقاً یک مصداق و یک صغری می‌بیند. این جور نمی‌بیند که شک الآن برای زن حکم دیگری دارد. ولو اگر در کلاس فقه بیاید، مشکلی ندارد که بگویند «رجلٌ»! شاید زن حکم دیگری داشته باشد. زن بچه دارد، زندگی دارد، ممکن است شکوکش حکم دیگری داشته باشد. لذا فرمودند: «لأنّ الوجه في الجميع واحد»، یعنی «لان الوجه الفقهی الذی ینظر الیه

الفقیه من حیث هو فقیه».

«و لإطلاق بعض الرواياتِ»؛ که روایات «اذا رئی قبل الزوال فهو للیلة المضیة» بود. قبلش هم روایاتی را خود سید فرمودند.

«و يحتمل الاختصاص»؛ می‌فرمایند اقرب به این صورت است، اما احتمال اختصاص هست. چرا؟ «**اقتصارا فيما خالف الأصل على مورد النصّ»؛** اصل در مانحن فیه استصحاب است.

شاگرد: منظور حجیت اماره است.

استاد: حجیت اماره که اصلی ندارد. اتفاقا حجیت باید ثابت شود. اصلی که در اینجا می‌گویند یعنی استصحاب. اصل این است که وقتی شک کردیم ماه ادامه دارد یا نه، استصحاب می‌کنیم. نص یعنی همین روایات باب. اتفاقا نصی که ایشان می‌گویند یعنی حجیت اماره مانحن فیه. یعنی اماره گفته رؤیت قبل از زوال مجزی است، این نص است؛ در شوال و ماه مبارک. نص این را گفته، حال ما در ذی الحجه هم جاری کنیم یا نه؟ «اقتصارا فيما خالف الأصل على مورد النصّ»؛نص می‌گوید فقط قبل اززوال شهر مبارک و شوال است. این دو روایت قبل از زوال خلاف اصل هست یا نیست؟ نصی خلاف اصل است؛ اصل استصحاب است. این نص قبل از زوال خلاف آن است، یعنی شما استصحاب شهر شعبان را کنار می‌گذاری و می‌گویی امروز روز اول ماه مبارک است. استصحاب شهر رمضان را کنار می‌گذاری و می‌گویی امروز اول شوال است. خب پس روایت رؤیت قبل از زوال خلاف استصحاب شهر است؛ خلاف اصل است. فقط آن جایی که روایت گفته در این دو ماه است، جاری کنید، نه در غیر آن.

شاگرد: اگر منظور از اصل این باشد که اماره نباشد، چه؟ نص می‌گوید دلیل در این دو جا اماره است.

شاگرد۲: یعنی اصل، عدم عمل به ظن است.

استاد: در مانحن فیه که اصل عدم عمل به ظن نیست. ما که ماه را دیده‌ایم. داریم هلال را می‌بینیم.

شاگرد: اصل این است که برای دیشب اماره نباشد.

استاد: اگر منظورتان این است، الآن می‌خواهم عرض کنم. ببینید سؤالی که در اینجا هست؛ فرمودند «الوجه فی الجمیع واحد»، در همه ماه‌ها این اقربی که ایشان فرمودند خیلی روشن است. صحبت سر اختصاصش است. احتمال اختصاص را باید ببینیم در حدی هست که بالای صفر باشد یا می‌توانید آن را به صفر برسانید. در مانحن فیه روی مبنای خودتان که تا حال آمدیم، ایشان فرمودند امارات و ظنّو انکشاف خطا ، چرا رؤیت قبل از زوال مجزی است؟ به‌خاطر این‌که اماره است بر این‌که «للیلة المضیة». دیشب ما هلال داشتیم. این تعبدی است؟ یا امارات ِیک اماره تکوینی ِآن است؟ قبل از زوال که می‌بینیم، نص می‌گوید اماره دیشب است؛ خب نص نمی‌گوید چون من شارع هستم، می‌گویم اماره است. امارات اماره که دیگر تعبدی نیست. حجیتش تعبدی است. یعنی شارع می‌تواند بگوید به این اماره عمل نکنید. می‌تواند بگوید چون ظن است، من آن را حجت قرار داده‌ام که عمل بکن. اما این‌که شارع بگوید امارات این اماره را من قرار دادم، نه. امارات که قابل جعل نیست. امارات، کاشف است، تکوینی است. اگر این‌طور است، وقتی رؤیت قبل از زوال کاشف از هلال دیشب است، ماه‌های مختلف چه فرقی می‌کند؟!

شاگرد: قبل از زوال بودنش، نشان می‌دهد که تکوینی نیست و تعبدی است. اگر یک لحظه بعد از زوال باشد، برای امشب می‌شود و اگر یک لحظه قبل از زوال باشد برای لیله ماضیه می‌شود. این القاء تعبد می‌کند.

شاگرد۲: ممکن است این برای جایی است که می‌خواهد بُرش بزند، نه این‌که مربوط به اصل اماریتش باشد.

استاد: بله، اماریتش تفاوتی نمی‌کند. آن برای این است که نظم بدهد؛ لذا زوال گفته شده. برای نظم عمل به اماره، مانعی ندارد. اما خود اماریت اماره که فرقی نمی‌کند. همین زوال را برای ماه ذی الحجه هم ببریم. فرمایش شما چه فرقی می‌کند؟ می‌گویی‌م برای ماه رمضان و شوال بله، اما برای ماه ذی الحجه نه، اگر قبل از زوال دیدی هیچی. خب چه فرقی کرد؟! علی ای حال اگر اماریت در آن هست، این اماریت با انضباط زوال که شما می فرمایی‌د برای ماه ذی الحجه هم هست. الاّ یک چیز؛ این‌که بگویی‌د چون شرعی است، فی علم الله تعالی؛ خداوند متعال می‌داند از اول خلق عالم تا آخر خلق عالم، فقط برای این دو ماه است که رؤیت قبل از زوال کاشف از دیشب است. در علم الله هست که شما در غیر از این دو ما می‌توانید قبل از زوال ببینید، اما اماریتی برای بعد از زوال نداشته باشد. این احاله به علم الله است. این باز ممکن است.

شاگرد۲: یعنی ماه مبارک رمضان جایش عوض می‌شود؟

استاد: برای ما عوض می‌شود. فی علم الله از اول خلقت تا آخر خلقت، تمام ماه‌ها زمانش معلوم است. چون خداوند متعال می‌داند که از اول تا آخر خلقت در خصوص این دو ماه است که رؤیت قبل از زوال اماره دیشب است، لذا خداوند فقط برای این دو فرموده‌اند.

شاگرد۲: چرخش ماه مبعد این احتمال است. چون ماه مبارک رمضان در طول عالم خلقت در یک زمان که نبوده؛ چرخیده. مثلاً امسال فروردین است، چهار سال دیگر اردیبهشت است و ... .

استاد: اشکالی ندارد.

شاگرد۲: چرخشی فرق می‌کند. یعنی هر ماهی در زمانی‌که الآن ماه مبارک رمضان قرار داده، ماه دیگر هم ماه رمضان قرار می‌دهد.

استاد: شما در سال شمسی بردید. ما که از شمسی چیزی دخالت ندادیم که شما می‌گویی‌د تغییر می‌کند.

شاگرد۲: چه خصوصیتی پیدا کرده که در ماه مبارک رمضان فقط این اماره است؟

استاد: در آیه شریفه بود: « یعلّمهم الکتاب والحکمة»[2]. آن جا یک وجهی بود که به گمانم وجه خیلی لطیفی است. حکمت، اموری است که کلی است. سر و کار شما در حکمت با یک اموری ساری و جاری در تمام امکنه و ازمنه است. اما با شواهدی از سائر موارد استعمال کتاب، کتاب مربوط به وقایع است، نه حقائق. واقعه ها غیر از حقائق است. واقعه یعنی یک‌بار زید در روز یک شنبه در این خیابان است که خدای متعال می‌داند، سال بعد همین روز یک شنبه در خیابان دیگری است. شما می‌گویی‌د زید که خانه‌اش آن جا است؟! وقایع، علل خاص جزئی خودش را در بستر زمان و مکان دارد. علم الله تعالی به این‌ها است؛ «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»[3]. این‌جا دیگر حکمت نیست. این الکتاب است. یعنی وقایعی است که ثبت است. در الکتاب ثبت است که وقتی کل عالم را در مشهد علم الهی در نظر می‌گیری‌د، در کل تقویم جهان از اول تا آخر، این ماه رمضان و شوال است که وقتی قبل از زوال ماه را می‌بینی‌د یعنی دیشب هم هلال داشتی‌د. در علم الله تعالی ماه‌های دیگر وقتی قبل از زوال می‌بینی‌م، دیشبش هلال نداشتی‌م. من دارم این را عرض می‌کنم.

شاگرد: برای این‌که به حد صفر نرسد، می‌توانی‌م بگویی‌م اماریت همان اماریت است ولی در این دو ماه چون به نوعی به ماه رمضان مرتبط است که در آن‌ها صومی هست، من از این اماریت در خصوص این

ماه برای منضبط کردن کار روزه آن‌ها استفاده می‌کنم.

شاگرد۲: در ذی الحجه هم هست.

استاد: بله، در ذی الحجه هست. در سائر موارد می‌خواهد میقات باشد. یعنی همان نظمی که در صوم نیاز است، در میقات الناس هم نیاز است.

شاگرد: بالاخره صوم به‌عنوان تکلیف ویژه ماه مبارک است.

شاگرد۲: حج هم هست.

شاگرد: نمی‌خواهم به حد صفر برسانم، قرار است از صفر خارجش کنیم. بالأخره یک تکلیف صومی هست لذا می‌خواهند این را انجام بدهیم.

استاد: آن چه که سید می‌فرمایند بیشتر فقهی است، تا آن چه که ما از آن صحبت می‌کنیم. چرا؟ این‌ها معلوم باشد؛ لسان کلام سید، ادبیاتی که سید به کار می‌برد، بیشتر فقیهانه است تا بحث‌هایی که الآن ما داریم. چون بحث‌های ما ثبوتی است. می‌خواهیم بگردیم و یک وجهی پیدا کنیم. سید کاری به این‌ها ندارند. می‌گویند الاصل، خلاف الاصل، نقتصر علی مورد النص. دیگر کاری به احتمال ما ندارند. خب جواب سید چیست؟ استصحاب داریم، در بعض موارد این استصحاب نص هم داریم که فرموده قبل از زوال استصحاب را کنار بگذار. استصحابی که من دارم و نص آمده و می‌گوید آن را در این موارد کنار بگذار، در سائر مواردش هم می‌توانم استصحاب را کنار بگذارم ای من؟ سید می‌گویند نمی‌توانم؛ اصل استصحاب جاری است. نص مورد دارد. «نقتصر علی مورد النص». این فرمایش سید است. خب جواب این چیست؟

والحمد لله رب العالمین

---

[1] رؤیت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۶

[2] البقره ۱۲۹

[3] مریم ۱۶